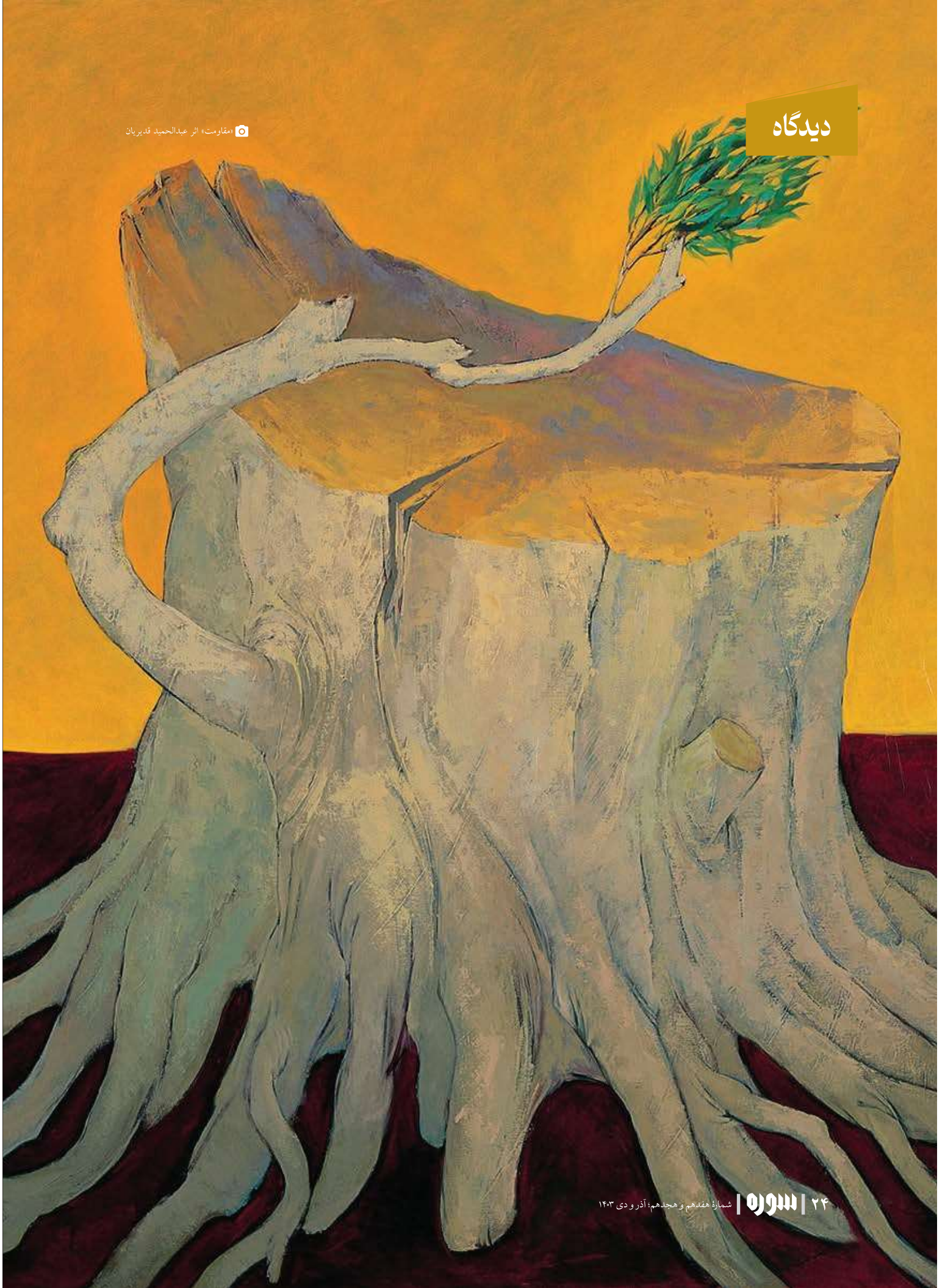




زندگی به مثابه مبارزه

در فلسفه مقاومت

♦ علی رضا ملا احمدی

♦ مقدمه

در این مقاله سفری به ژرفای فلسفه خواهیم داشت تا ابعاد بنیادین و هستی‌شناختی «مقاومت» را کالبدشکافی کنیم. هدف ما صرفاً تحلیل جنگ‌ها یا درگیری‌های نظامی، مثل نبرد میان رژیم صهیونیستی و محور مقاومت در غرب آسیا، نیست؛ بلکه پرده‌برداری از آن بنیان‌های فلسفی و هستی‌شناختی است که به این مقاومت، معنا و هویت می‌بخشد. جالب آن‌که «مقاومت» به شکلی که امروز در گفتمان انقلاب اسلامی به کار می‌رود، نه تنها به ابعاد نظامی محدود نیست و در عرصه‌های مختلف بروز پیدا می‌کند؛ بلکه در عمیق‌ترین لایه‌های جهان هستی ریشه دارد. این مفهوم، برخاسته از سنت فکری و حکمی اسلام است؛ سنتی که بر ستون محکم ثقلین استوار است و به کمک دستاوردهای غنی عرفان نظری و فلسفه اسلامی بنا شده است. در این جستار، تلاش می‌کنیم تا این ریشه‌های عمیق را از منظر حکمت اسلامی تشریح کنیم و تصویری از جایگاه هستی‌شناختی مقاومت ارائه دهیم؛

تصویری که فراتر از روزمرگی‌های زندگی بشری، به ذات حرکت هستی و معنای حقیقی پایداری در برابر چالش‌ها می‌نگرد.

چکیده

وقتی سخن از ابعاد فلسفی به میان می‌آید، ناگزیریم به عمق هستی‌برویم و از بنیادی‌ترین لایه‌های آن آغاز کنیم. بنابراین ابتدا باید نیم‌نظری به «سرشت جهان» داشته باشیم؛ همان جریانی که تمام پدیده‌های عالم از دلش بیرون می‌آید. در این مسیر، توضیح می‌دهیم که چگونه می‌توان از این دریچه، چشم‌اندازی تازه برای فهم واقعیات جهان گشود.

اما مقاومت از کجا آغاز می‌شود؟ نقطه شروع، در خود سرشت جهان نهفته است: «تضاد و درگیری». این تضاد که بخشی ناگزیر از حرکت و پویایی هستی است، پیش‌شرط هستی‌شناختی مقاومت است. مقاومت مسیری است که از دل این درگیری عبور می‌کند و به «استحکام وجودی» و «چیرگی بر

نیروهای متضاد می‌انجامد. نتیجه چیست؟ ارتقای وجودی به مرتبه‌ای برتر که آن را «تلائم» می‌نامیم؛ یعنی کرنش نیروهای متضاد در برابر عنصر مقاوم. همین جامی توانیم نگاهی کوتاه به ژرفای «فلسفه رنج» داشته باشیم؛ جایی که «صبر» به عنوان پایه‌ای‌ترین مفهوم قرآنی مقاومت جلوه می‌کند. صبر آن قدرت معجزه‌گونی است که انسان را از دل آشوب‌ها به سوی قدرت بیشتر هدایت می‌کند. این مفاهیم، ما را به تعریف دقیق‌تری از مقاومت در گفتمان انقلاب اسلامی می‌رساند.

طرح مسئله

ابتدا باید نگاهی به «معنای مقاومت» داشته باشیم. صاحب این نظریه، یعنی رهبر انقلاب، آن را در ساده‌ترین بیان و به دور از اغلاط‌های منطقی چنین تعریف کرده است:

«معنای مقاومت این است که انسان یک راهی را انتخاب کند که آن را راه «حق» می‌داند، و در این راه شروع به حرکت کند و موانع نتواند او



مقاومت از کجا آغاز می‌شود؟ نقطه شروع، در خود سرشت جهان نهفته است: «تضاد و درگیری». این تضاد که بخشی ناگزیر از حرکت و پویایی هستی است، پیش‌شرط هستی‌شناختی مقاومت است. مقاومت مسیری است که از دل این درگیری عبور می‌کند و به «استحکام وجودی» و «چیرگی بر نیروهای متضاد می‌انجامد

پانویس:

۱. نک: علی رضا ملاحمادی، «نظریه نظام حق؛ چارچوب نظری برای الهیات عملی»، مجله «حکمت اسلامی»، زمستان ۱۴۰۳.



وقتی رفتارهای انسان با حرکت نظام حق هم جهت باشد، قهراً کمترین تصادم و تضاد با دیگر اجزای هستی را خواهد داشت؛ درست مانند حرکت روان یک قایق در جهت امواج دریا. طبعاً در این مسیر، سرعت دست‌یابی به اهداف، بیشتر و تنش‌ها و اضطراب‌های زندگی کمتر می‌شود

را از حرکت در این راه منصرف و او را متوقف کند» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۴ خرداد ۱۳۹۸).

همان طور که پیداست، در تعریف مقاومت چهار عنصر اساسی دخیل است:

۱. انتخاب یک «راه» توسط انسان، راهی که آن را «حق» می‌داند؛

۲. «حرکت» در این مسیر توسط انسان؛

۳. مواجهه با «موانع» در این حرکت؛

۴. واکنش فعالانه، نه منفعلانه، در برابر موانع و ادامه دادن حرکت.

مفاهیم محوری در این تعریف عبارت‌اند از: «راه حق»، «حرکت»، «مواجهه با مانع» و «غلبه بر موانع». اکنون ما باید بتوانیم جایگاه هریک از این مفاهیم را در منظومه هستی‌شناسی بیابیم تا بتوانیم از منظر فلسفی تحلیلش کنیم. سخن را از مفهوم اول یعنی «راه حق» آغاز می‌کنیم و همان طور که قبلاً اشاره شد، برای این که جایگاه هریک از آن‌ها روشن شود، سراغ بنیادی‌ترین مسئله یعنی «سرشت جهان» می‌رویم:

اصل اول: همه چیز در بستر «نظام حق»

وقتی از «سرشت جهان» سخن می‌گوییم، به دنبال حقیقتی بنیادین هستیم که در عمیق‌ترین لایه‌های هستی نهفته است؛ حقیقتی که همه موجودات، حتی بنیادی‌ترین ذرات عالم، از آن سرچشمه گرفته‌اند و همچون روحی فراگیر، حرکت جهان را هدایت می‌کند. قرآن این حقیقت را «حق» می‌نامد؛ همان مفهومی که در آیه شریفه *خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ* و آیات مشابه، به آن اشاره شده است.

عارفان و فیلسوفان مسلمان، هریک با زبان خاص خود، تلاش کرده‌اند تا این حقیقت را تبیین کنند. اگر از اصطلاحات پیچیده فلسفی عبور کنیم، می‌توانیم جهان هستی را به مثابه «نظام حق» بشناسیم؛ نظامی یکپارچه که چند ویژگی بنیادین دارد:

۱. وحدت‌سربانی در کثرت‌ظاهری: در پس این همه گوناگونی و تنوع، وحدتی نهفته است که بر تمام موجودات جهان حاکم است. در ظاهر،

جهان پر از گوناگونی و تنوع است؛ اما در پس این تنوع، وحدت بنیادینی وجود دارد که همه چیز را به هم مرتبط می‌کند. این وحدت از «وابستگی مطلق به خداوند» نشئت می‌گیرد. تمام موجودات در عمیق‌ترین سطح وجودی خود، سرشتی مشترک به نام «حق» دارند که همان ریشه و جوهره وجودی آن‌هاست.

۲. جریان اوصاف الهی در هستی: به دلیل این وابستگی وجودی، اوصاف اساسی حق تعالی، یعنی «حیات»، «علم» و «قدرت»، در همه اجزای هستی جاری است. هر موجود به اندازه مرتبه وجودی‌اش از این صفات بهره‌مند است.

۳. عشق ذاتی به کمال: تمام موجودات، به واسطه اتصالشان به حق، دارای نوعی عشق درونی هستند؛ عشقی به کمال مطلق که همان خداوند است. این کشش، محرک حرکت موجودات به سوی غایت نهایی است. این عشق ذاتی را در وجود خودمان یا دیگر انسان‌ها به کمال جویی، بالاتر رفتن و ارتقاء در عرصه‌های مختلف زندگی می‌توانیم بیابیم. در دیگر موجودات نیز همین عشق متناسب با ظرفیت‌های وجودی‌شان نهفته است.

۴. حرکتی هماهنگ و جهانی: حرکت موجودات نه یک سفر فردی و پراکنده، بلکه بخشی از یک حرکت کلان، هماهنگ و منسجم است که بر اساس قوانین علّی و معلولی، همه اجزای جهان را در یک مسیر مشترک پیش می‌برد. این حرکت، از فرش تا عرش و از ملک تا ملکوت جریان دارد و موتور پیش‌برنده جهان هستی است.

سطح نازله‌ای از این حرکت هماهنگ را درون طبیعت می‌توان دید: در «چرخه زیستی» تمامی موجودات زنده در تعامل با یکدیگر به طور طبیعی و منظم به بقای خود ادامه می‌دهند. گیاهان از انرژی خورشید بهره می‌برند، جانوران از گیاهان تغذیه می‌کنند و اینان نیز به عنوان شکار برای حیوانات، استفاده می‌شوند. این تعاملات همگی بخشی از یک سیستم بزرگ و منسجم هستند. هیچ کدام از این مراحل به صورت مستقل از سایر اجزاء عمل نمی‌کنند. در این ساختار، هر موجود بر اساس قانون‌های طبیعی خود به طور هماهنگ و هدفمند در مسیر بقا و رشد قرار دارد. چیزی شبیه همین

هماهنگی در طبیعت، در سطحی بنیادین‌تر میان تمام موجودات عالم از فرش تا عرش وجود دارد.

برای انسان، رمز موفقیت و آرامش در زندگی، هماهنگی با این نظام است. وقتی رفتارهای انسان با حرکت نظام حق هم جهت باشد، قهراً کمترین تصادم و تضاد با دیگر اجزای هستی را خواهد داشت؛ درست مانند حرکت روان یک قایق در جهت امواج دریا. طبعاً در این مسیر، سرعت دست‌یابی به اهداف، بیشتر و تنش‌ها و اضطراب‌های زندگی کمتر می‌شود. این مسیر هماهنگ با نظام هستی همان «راه حق» است که در تعریف مقاومت بدان اشارت رفت. اکنون پرسش این است: «چگونه نظام حق، مقاومت را نه تنها به عنوان یک کنش ضروری، بلکه به عنوان بهترین راهبر برای موفقیت و آرامش معرفی می‌کند؟»

اصل دوم: تضاد و تلائم در هستی‌شناسی توحیدی

پس از شناخت نظام حق، نخستین پرسش فیلسوفانه این است که چرا حرکت در مسیر حق موانعی دارد؟ و اساساً چرا انسان در حرکتش با موانعی مواجه می‌شود؟ «مانع» آن چیزی است که بر سر راه یک متحرک قرار می‌گیرد و عامل توقف حرکت می‌شود. متحرک می‌خواهد حرکت کند و مانع می‌خواهد حرکت متوقف شود. ناسازگاری میان متحرک و مانع، همان چیزی است که ما آن را «تضاد» می‌نامیم. ترجمه فلسفی پرسش‌های بالا را می‌توان چنین طرح کرد: «چرا در جهان ماده میان دو یا چند موجود تضاد برقرار می‌شود؟ و این تضاد چه نقش و جایگاهی در نظام هستی دارد؟»

فیلسوفان مسلمان در تحلیل لایه‌های بنیادین هستی، نوعی دوگانگی‌ها را یافته‌اند که جهان ماده حاصل تضاد و نزاع میان آن‌هاست؛ دوگانگی‌هایی مانند نزاع میان «ماده و صورت»، و نزاع میان «عناصر اربعه» با یکدیگر. شرح این نزاع‌ها از حوصله این نوشتار خارج است؛ اما می‌توان گفت که هرآن چه در جهان مادی تحقق یافته، تجلی و نمودی از این نزاع‌های سه‌گانه است. تضادی که در زرف‌ترین لایه‌های هستی این جهان جا گرفته و ناگزیر در همه ساحات عالم نیز جریان دارد. با این حال،

تضاد نه تنها پدیده ای منفی نیست؛ بلکه برای پویایی و تکامل جهان ضروری است. در واقع، همین نزاع های درونی است که امکان تغییر، تکامل و پویایی را در جهان ماده فراهم کرده و آن را به عرصه ظهور و تجلی اراده الهی بدل ساخته است.

مادر متن زندگی این را تجربه کرده ایم که اساساً «پیشرفت» بدون نزاع و مبارزه با انواع مواع و چالش های درونی و بیرونی امکان پذیر نیست. در هر زمینه ای از علم و شغل و درآمد و خانواده و... ما با مجموعه ای از امور متضاد متناسب با همان عرصه مواجهیم و در فرایند غلبه بر آن هاست که زندگی به پیش می رود.

به بیان شهید مطهری (ره): «در طبیعت اگر صرفاً توافق می بود، یعنی اگر اختلافی و تضادی و جنگی و خنثی کردن اثر دیگری نمی بود، عالم به صورت موجودی راکد و ساکن و یک نواخت از ازل تا ابد درمی آمد» (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۷۲). بر این اساس «ماده» جهان همچون سرمایه ای در گردش است. سودهایی که تولید می کند، همین جریان و گردش آن است. اگر جهان، ثابت و لا یتغیر بود، مانند سرمایه های راکد می شد که نه سودی تولید می کند و نه زبانی به بار می آورد» (همان، ۱۸۹).

تا این جادلیل «مواجهه با مانع» هم روشن شد: اساساً خصیصه وجود در این عالم، تضاد و کشمکش است.

اما علاوه بر این سه نزاع، نزاع دیگری هم در بطن این عالم هست که به بحث ما خیلی ربط دارد: در فلسفه اسلامی هرگونه تغییر و تحوّل آهسته و تدریجی را «حرکت» گویند. طبق آخرین تأملات فیلسوفان مسلمان و در رأس همه، جناب ملاصدرا، همه تغییرات و تحولات در جهان ماده، یک فرایند تدریجی از سنخ «حرکت» هستند؛ اما حرکت در ذات خود، حاصل نوعی تضاد و کشمکش است. فلاسفه مسلمان تشریح کرده اند که برای وقوع حرکت، وجود دو عامل ضروری است:

۱. «قوة محرکه» که نیروی اصلی حرکت را فراهم می کند.
۲. «قوة مانع» که می خواهد مانع حرکت شود.

تحقق حرکت زمانی ممکن است که قوه محرکه بتواند بر قوه مانع غلبه کند. نکته ظریفی در این جا هست: بدون وجود قوه مانع، حرکت اصلاً شکل نمی گیرد! چون اگر هیچ نیروی مانعی بر سر راه حرکت نباشد، سرعتش به بی نهایت می رسد و این یعنی نفی حرکت. در سرعت بی نهایت دیگر «تغییر تدریجی» معنا ندارد و حرکت هم بی معنای می شود. پس وجود مانع، نه تنها مانعی بر سر راه حرکت نیست؛ بلکه لازمه معناداری و شکل گیری حرکت است. این یعنی هر حرکتی از بطن نزاع و کشمکش میان متحرک و مانع بیرون می آید. به تعبیر شهید مطهری (ره): «هر حرکتی در عالم حاصل یک "جنگ" است» (مطهری، ۱۳۹۱: ۵۷۲). تا این جاتحلیل فلسفی سومین مفهوم تعریف یعنی «مواجهه با مانع» هم روشن شد: درگیری و تضاد لازمه لاینفک حرکت است و اساساً حرکت بدون مواجهه با مانع امکان پذیر نیست.

حاصل، این که ایده مقاومت، اساسی ترین ایده برای «حرکت»، پویایی و پیشرفت است. مادر حرکت تمدنی خویش، طبعاً با چالش هایی برخورد می کنیم. گذار این چالش ها در بستر «نظام حق» میسر است و تا این جا ایده مقاومت، به جامعه مؤمن اختصاص ندارد و مقتضای یک سنت الهی فرازمانی و فرامکانی است.

تضاد مجرای فیض الهی

این که هر حرکتی حاصل نزاع و تضاد میان متحرک و مانع است، بدین معناست که هیچ تغییر و تحوّل در عالم ماده رخ نمی دهد، جز این که مسبوق به تضاد است و این به ضمیمه آن چه در سه نوع تضاد پیشین بیان شد، بدین معناست که نه فقط تغییرات بلکه اساساً موجودیت موجودات در جهان مادی مرهون تضاد و نزاع است و نهایتاً «فرمول اصلی آفرینش جهان [مادی]، فرمول تضاد است و دنیا جز مجموعه ای از اضداد نیست. هستی و نیستی، حیات و موت، بقا و فنا، سلامتی و بیماری، پیری و جوانی و بالاخره خوش بختی و بدبختی در این جهان توأم اند...» و [خلاصه این که] تضاد لازمه ساختمان مخصوص این عالم است» (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۸۷).

جناب سهروردی (قدس الله) معروف به شیخ اشراق، نخستین فیلسوفی است که متفطن اهمیت تضاد در جهان شد و جایگاه کلیدی آن در استمرار فیض الهی را درک کرد. او با صراحتی جسورانه گفت: «لولا التضاد ما صبح دوام الفیض علی التجدد المستمر» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۴۶۶). (اگر در عالم تضاد نباشد، اساساً فیض خداوند بر نوبه نشدن پیوسته عالم دوام نمی یافت.) پس از وی صدر المتألهین (ره) نیز بر این سخن صحه گذاشت و آن را در نظام فلسفی خویش وارد کرد. باز به بیان شیوای شهید مطهری (ره):

«این که می گویند در طبیعت قطع و وصل و بریدن و دوختن، قیچی زدن و سوزن زدن هست، درست است. کار طبیعت به حکم اصل تضاد قیچی کردن و قطع کردن است؛ ولی طبیعت، وصل و ترمیم هم دارد... می توان گفت که طبیعت قطع می کند و ماورا وصل می کند، نه به نحو تقسیم فعل بین طبیعت و ماورا؛ بلکه به این معنی که نسبت قطع به طبیعت، اولی و نسبت وصل به ماورا اولی است.» (مطهری، ۱۳۹۱: ۲۰۳)

«اگر تضاد نمی بود هرگز تنوع و تکامل رخ نمی داد و عالم هر لحظه نقشی تازه بازی نمی کرد و نقوشی جدید بر صفحه گیتی آشکار نمی شد و خلاصه این که گرچه شرور جهان ریشه در تضاد و ناسازگاری دارند؛ اما همین تضاد، منشأ خیرات و قائمه جهان است و نظام عالم بر آن استوار است» (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۸۸).

با این بیان، جایگاه «مواجهه با مانع» در نظام احسن خلقت نیز روشن شد. این بحث از آن لحاظ اهمیت دارد که این انگاره سطحی را که «قاعدتاً حرکت در مسیر حق نباید با چالش مواجه شود»، از اساس باطل می کند.

اشتداد تضاد تا تلائم زوجین

با تعمیق در تضادهای چهارگانه که گفته شد، مشاهده می شود که تضاد میان موجودات ابتدا وضعیتی ابتدایی و ناپایدار است، ولی با پیشرفت این تضادها، نوعی «تلائم و هم زیستی» شکل می گیرد. اوج این هم زیستی زمانی است که موجود، استعداد

پانوش:

۲. البته این ربطی به تضاد دیالکتیکی هگل ندارد. نک: مقاله «تضاد در فلسفه اسلامی»، اثر شهید مرتضی مطهری (ره).



وجود مانع، نه تنها مانعی بر سر راه حرکت نیست؛ بلکه لازمه معناداری و شکل گیری حرکت است.

این یعنی هر حرکتی از بطن نزاع و کشمکش میان متحرک و مانع بیرون می آید. به تعبیر شهید مطهری (ره): «هر حرکتی در عالم حاصل یک "جنگ" است»



«انقلاب اسلامی»

به عنوان هویت جمعی جامعه ایران، هم گام با حرکت کلان هستی،

پس از پیروزی بر

نظام طاغوتی، حرکت

تحولی خود به سمت

مبدأ اعلی را آغاز کرده

است. این حرکت با

موانع و معاوقی هایی

از درون و بیرون مواجه

می شود که طبیعی

است و به دلیل جهت

توحیدی اش، با تضاد

و دشمنی نیروهای

طاغوتی نیز روبه روست

پذیرش صورت جدید از عقل فعال را پیدا می کند که نتیجه تکامل تضادهاست.

این فرایند بر اساس «حرکت جوهری اشتدادی» توضیح داده می شود؛ تضاد، ناشی از ضعف وجودی است و با حرکت اشتدادی، موجود به اشتداد وجودی می رسد؛ تا جایی که توان پذیرش صورت جدید را پیدا می کند و تضاد به تلائم تبدیل می شود. به تعبیر دیگر، تضاد ناشی از ضعف وجودی است. این حرکت اشتدادی است که باعث می شود موجودی که درگیر تضاد شده و در برابرش مقاومت کرده، ارتقای وجودی پیدا کند و به مرتبه «تلائم» تکامل یابد.

هیچ یک از حکمای پیشین متفطن این حقیقت نشده اند. تنها شهید مطهری (ره) است که در حد اشارتی از آن رد شده است: «باید ناسازگاری ها و اختلاف ها باشند تا منتهی به سازگاری در سطحی عالی تر بشوند» (مطهری، ۱۳۸۶: ۸۷۴). اما آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) در قیامت یک فیلسوف حکمت عملی، این مطلب را به تفصیل از قرآن کریم استنباط کرده و «زوجیت» را به عنوان بخشی از سرشت جهان معرفی کرده و نظریه «ملائمت» را در تقابل با تضاد دیالکتیکی هگل به عنوان وضعیت تکاملی موجودات مطرح می کند (آیت الله خامنه ای، ۱۴۰۱ دی ۱۴). در دیالکتیک هگل، تضاد تز و آنتی تز که منجر به تولید سنتز می شود، پایان حرکت را به دنبال دارد؛ اما در فلسفه اسلامی، تضاد نه پایان بخش، بلکه آغازی برای پیشرفت و تکامل است.

در واقع زوجیت به معنای همکاری میان دو امر متضاد، بستر پیدایش و تکامل موجودات است. بر این اساس با افزایش اشتداد وجودی یک موجود، تضادهای آن کمتر و ملائمت آن با محیط بیشتر می شود. این کاهش تضاد و افزایش تلائم، به تسریع حرکت موجود در مسیر حق و هماهنگی با اراده الهی می انجامد. حاصل، این که حرکت از تضاد به تلائم، سفری از کثرت به وحدت است؛ فرایندی که سرچشمه آن، قانون زوجیت در سرشت هستی است و با شدت یابی وجودی، به

کمال و هماهنگی بیشتر منجر می شود. بر این اساس می توان گفت آن تضادهای چهارگانه هم در واقع نمودی ابتدایی از همین زوجیت و ملائمت هستند.

این مطلب همان نقطه محوری بحث ما یعنی «مقاومت» است. در فرایند مقاومت است که امکان حرکت روبه جلو فراهم می شود و با ارتقای وجودی، بر چالش ها و موانع غلبه می کند و باعث کرنش محیط اطراف در برابرش می شود. این کرنش که از طریق تکامل وجودی حاصل می شود، به معنای هم زیستی، هماهنگی و سازگاری محیط با پیشرفت موجود است، نه سلطه یا حذف دیگران؛ و این است «ملائمت».

پس ایده «مقاومت» در واقع طرحی برای فرازوی از تضادها به سمت ملائمت ها و به بیان ساده تر ایده ای برای قوی تر شدن و پیشرفت روزافزون است.

اصل سوم: فلسفه رنج و صبر فعالانه

روشن شد که حیات انسان در این جهان با انواع تضادها و موانع همراه است. رشد جسمانی، عقلانی و روحانی بشر تنها در بستر مبارزه با این تضادها و موانع امکان پذیر است. زندگی انسان از اساس مبارزه ای بلند مدت است که شامل مبارزه با عوامل طبیعی، موانع اجتماعی و چالش های درونی است. به این ترتیب، زندگی بدون رنج معنا ندارد و انسان باید با رنج ها و تضادها مواجهه فعالانه ای داشته باشد تا رشد و پیشرفت کند؛ به عبارتی دیگر رنج، بخشی جدایی ناپذیر از زندگی است و بدون آن، رشد و تکامل انسان ممکن نیست.

هرگاه انسان از رنج و تضادی می گذرد، به ملائمت با شرایط جدید می رسد؛ اما دوباره مانعی دیگر بر سر راه او قرار می گیرد. این فرایند باعث رشد و تکامل انسان می شود و هرچه رشد بیشتر، ملائمت بیشتر. ترجمان این مطلب «افزون شدن قدرت در نتیجه مقاومت» است. در این مسیر، تنها خود انسان است که با بهره مندی از اختیار می تواند مسیر را متوقف کند یا ادامه دهد؛

از این رو، حیات فردی و اجتماعی انسان همواره با ناسازگاری ها و موانع روبه رو خواهد بود و انسان باید راهی بیابد که بتواند از این تضادها برای تکامل و ترقی خود استفاده کند.

این جاست که مفهوم «صبر» نه به عنوان یک اصل صرفاً اخلاقی منفعلانه، بلکه به مثابه یک اصل رفتاری و کنش فعالانه و نه فقط در حوزه فردی، بلکه به مثابه یک حرکت اجتماعی می تواند مطرح شود. بر اساس این نگرش، صبر نه نشانه ضعف، بلکه کنشی حکیمانه و هماهنگ با نظام حق است که زمینه ساز تکامل انسان می شود. آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) بر اساس همین نگرش، با انتقاد از معنای منفی و منفعلانه ای که به غلط از مفهوم متعالی «صبر» در آموزه های اسلامی ارائه شده و رواج یافته، تعریف درست آن را بر اساس آیات قرآن و احادیث معصومین (ع) چنین بیان می کند:

«مقاومت آدمی در راه تکامل، در برابر انگیزه های شرّافین و فسادآفرین و انحطاط آفرین» (خامنه ای، ۱۳۹۹: ۶).

این تعریف، معنایی بسیار گسترده دارد که همه عرصه های حیات بشری را شامل می شود. ایشان توضیح می دهد که اگر صبر به این معنا در حیات فردی و اجتماعی انسان جریان نیابد، زندگی چگونه به یک برکه را کد گندیده و بی روح و خشک و ذلت بار تبدیل می شود و در مقابل اگر جریان پیدا کند، «صبر است که به همه ایده های دین و انسانیت تحقق می بخشد» (همان، ۱۷). در واقع صبر، همان پاسخ فعالانه به رنج است؛ پاسخی که می تواند رنج را به ابزاری برای رشد تبدیل کند.

حرکت اشتدادی جامعه با مقاومت

همین الگوی مواجهه، نه فقط در سطح فردی بلکه در ساحت اجتماعی هم جریان دارد. همین صبر فعالانه می تواند برای حیات اجتماعی هم نویدبخش پیشرفت و تکامل باشد. «انقلاب اسلامی» به عنوان هویت جمعی جامعه ایران، هم گام با

حرکت کلان هستی، پس از پیروزی بر نظام طاغوتی، حرکت تحولی خود به سمت مبدأ اعلی را آغاز کرده است. این حرکت با موانع و معاووق‌هایی از درون و بیرون مواجه می‌شود که طبیعی است و به دلیل جهت توحیدی‌اش، با تضاد و دشمنی نیروهای طاغوتی نیز روبه‌روست. هرچه معاووق‌ها شدیدتر باشند، پیشرفت و کمال بیشتری به همراه می‌آید. غلبه بر این موانع باعث ارتقای هویت جمعی و ظهور ظرفیت‌ها و استعدادهای جدید در جامعه می‌شود. این ارتقا به واسطه فیض جاری الهی محقق می‌شود. در مسیر این حرکت، «مقاومت» واکنش ضروری جامعه اسلامی است که از طریق آن هویت جمعی رشد کرده و به سمت کمال الهی ارتقا می‌یابد.

صورت‌بندی نهایی

در نهایت نظریه مقاومت را در کالبد فلسفی با چنین اضلاعی می‌توان صورت‌بندی کرد:

۱. سرشت جهان آمیخته با تضاد است که با اشتداد وجودی به تلائم منجر می‌شود.

در اعماق هستی، میان بنیادی‌ترین عناصر جهان تضاد و تنازع برقرار است. عالم در بستر همین تضاد است که به سمت حق تعالی در حال حرکت است. موجودات در بستر این تضاد از ضعف به قوت ارتقا می‌یابند. در فرایند حرکت جوهری اشتدادی، تضاد کاهش می‌یابد و موجودات به سمت هماهنگی و تلائم پیش می‌روند. در نتیجه، هرچه شدت وجودی بیشتر باشد، تضاد کمتر و حرکت سریع‌تر خواهد بود. در این روند تکوینی، فرارکردن از تضاد و تنش با محیط پیرامونی بی‌معناست و تنها گزینه برای پیشرفت و پویایی، مقاومت در برابر پدیده‌های متضادی است که می‌خواهند انسان را متوقف کنند.

۲. حیات انسانی نیز با موانع و چالش و رنج آمیخته است و فقط با «صبر» می‌توان بر آن‌ها غلبه کرد.

انسان، چه فرد و چه جامعه، در تمام مراحل حیات خود از آغاز شکل‌گیری تا پایان، همواره با تضادها و چالش‌ها مواجه است. این تضادها بخشی از ذات حرکت انسان در زندگی و تحول اجتماعی است. بنابراین، انسان ناگزیر از مواجهه فعال با این تضادهاست تا از آن‌ها عبور کند و در مسیر رشد و تکامل قرار گیرد. در آموزه‌های دینی، از این مواجهه به «صبر» تعبیر شده و حیات ایمانی و رشد انسان تنها از طریق صبر و تحمل این چالش‌ها ممکن است. «صبر» در این معنایی که گفته شد، اولین مفهوم پایه در نظریه مقاومت است و «مواجهه» ایجابی با امور متضاد» اولین گزاره پایه در این نظریه محسوب می‌شود.

۳. هویت ایمانی در متن مقاومت تکوّن می‌یابد و بدون آن نمی‌توان موحدا نه زیست.

مواجهه فعال با موانع و چالش‌ها، به جریان فیض الهی و تکامل انسان منجر می‌شود و در راستای حرکت کلی عالم به سمت ولایت الله قرار دارد. انسان موحد به دلیل تضاد با حرکت اصحاب ولایت طاغوت، با چالش‌های بیشتری مواجه است. هویت ایمانی در مبارزه با این موانع و غلبه بر آن‌ها شکل می‌گیرد و توتلی به ولایت الله بدون این مبارزه ممکن نیست. این مبارزه، تنها راه ارتقای وجودی و ایمانی است؛ زیرا هرگونه سستی در آن، به موانع امکان می‌دهد که مسیر حرکت انسان را تغییر دهند.

۴. مقاومت تنها گزینه ممکن برای به‌زیستی، آرامش، غلبه بر موانع و چالش‌ها و قدرتمندتر شدن روزافزون است.

انفعال در برابر چالش‌ها باعث تقویت موانع و تغییر مسیر حرکت انسان به سمت ضعف وجودی و افزایش تضاد و رنج می‌شود. در مقابل، پذیرش فعال موانع و مبارزه برای غلبه بر آن‌ها هماهنگ با سرشت هستی است. انسان موحد که حرکتش با نظام حق هماهنگ است، تحت تسخیر قوانین فرامادی و نصرت الهی قرار می‌گیرد و هر گام در مقاومت، او را از نظر وجودی قوی‌تر

می‌کند. این قوت به او کمک می‌کند تا بر چالش‌های بعدی غلبه کرده و در نهایت با اشتداد وجودی، عظمت پیدا کند تا این دشمنان خارجی باشند که در برابرش کرنش کنند و به سازش با او مجبور شوند.

حاصل، آن‌که مبارزه فعال در برابر چالش‌ها دو ثمره دارد: اول، با جریان یافتن فیض الهی، ظرفیت‌های وجودی جدید در انسان و جامعه ایجاد می‌شود و ظرفیت رشد و پیشرفت بیشتری ایجاد می‌شود؛ دوم، با تحصیل ملائمت قهری جهان اطراف، سرعت پیشروی انسان در مسیر نظام حق افزایش می‌یابد و به پیشرفت مضاعف و روزافزون در ابعاد مادی و معنوی منجر می‌شود.

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر تسنیم»، ج ۴۵، اسراء، ۱۳۹۶.
۲. خامنه‌ای، سیدعلی، «خانواده»، صهب، ۱۳۹۸.
۳. خامنه‌ای، سیدعلی، «گفتاری در باب صبر»، انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹.
۴. خامنه‌ای، سیدعلی، «بیانات در دیدار با عموم مردم در مرقدا امام خمینی (ره)»، ۱۴ خرداد ۱۳۹۸.
۵. خامنه‌ای، سیدعلی، «بیانات در دیدار با ائمه‌مختلف بانوان»، ۱۴ دی ۱۴۰۱.
۶. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، «مجموعه مصنفات شیخ اشراق»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۷. شیرازی، صدرالدین محمد (صدرالمتألهین)، «الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة»، طبعة النور، ۱۴۳۰ق.
۸. مطهری، مرتضی، «مجموعه آثار شهید مطهری»، ج ۱۳ (مقالات فلسفی)، صدر، ۱۳۸۶.
۹. مطهری، مرتضی، «یادداشت‌های استاد مطهری»، ج ۱۲، صدر، ۱۳۹۱.
۱۰. مطهری، مرتضی، «مجموعه آثار شهید مطهری»، ج ۱ (عدل الهی)، صدر، ۱۳۹۸.
۱۱. مطهری، مرتضی، «مجموعه آثار شهید مطهری»، ج ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم)، صدر، ۱۳۸۳.



انسان موحد که حرکتش با نظام حق هماهنگ است، تحت تسخیر قوانین فرامادی و نصرت الهی قرار می‌گیرد و هر گام در مقاومت، او را از نظر وجودی قوی‌تر می‌کند. این قوت به او کمک می‌کند تا بر چالش‌های بعدی غلبه کرده و در نهایت با اشتداد وجودی، عظمت پیدا کند تا این دشمنان خارجی باشند که در برابرش کرنش کنند و به سازش با او مجبور شوند